

پیشگامان جغرافیای انسانی

پژوهندگان در قلمرو تاریخ علم جغرافیا را عقیده بر این است که جغرافیا ریشه در دوران باستان دارد و یونانیان واضح کلمه 'جغرافیا' هستند که با پرسشگریهای خود آگاهیهایی جغرافیایی را در فضایی گسترده تری از زمین کسب می کردند و در ارزیابی تمدن مادی کشورهای اطراف مدیترانه، سکونتگاهها و شرایط زندگی جوامع کنجکاو بودند (۱). در این میان هرودت در برابر اختلاف تمدن ها و آمایش فضای جغرافیایی بیش از دیگران حساس بوده و بعدها استرابون " Strabon " نیز به منشا ظهور دولت ها، به عوامل شکل دهنده نواحی وسیعای ظاهری مکانها و به هویت و ویژگیهای ساکنان مکانهای مورد مطالعه خود اندیشیده و این نخستین گامی است که به سوی پیدایش جغرافیای انسانی برداشته شده است. گرچه در نوشته حاضر به شکل یابی جغرافیای انسانی علمی متأثر از بینش ها و ایده ثولوژیایی که بعد از قرن ۱۸ در جهت دادن دانش های اجتماعی بویژه جغرافیای انسانی موثر بوده اند، تاکید شده است، ولی کمی توجهی است که در پیدایش دانشی کهن چون جغرافیا سهم متفکران ایرانی و سایر مسلمانان نادیده گرفته شود. بر این اساس در مقدمه این مقاله نگاهی کوتاه و گذرا روی تفکرات جغرافیایی و با لخص جغرافیای انسانی چندتن از جغرافی نویسان برگزیده

مسلمان خواهیم داشت و از افکار و الای ابوریحان بیرونی و ابن - خلدون که در تبلور اندیشه‌های جغرافیایی قرن هیجدهم سهم بسزایی داشته‌اند با جمال سخن خواهیم گفت و آنگاه به تکوین جغرافیای انسانی علمی این قرن خواهیم پرداخت ، اگرچه در قلمرو جغرافیای انسانی سنتی باشد :

- ابن واضح یعقوبی را بعضی‌ها معلم جغرافیای مسلمین می‌دانند که در بخشی از کتاب " البلدان " به توصیف شرایط زندگی و مکان‌های شهریها مویزداد (۲) چنین برداشتی در قرن سوم هجری از مسایل جغرافیای انسانی، اگرچه صرفاً " توصیفی باشد ، از اهمیت خاصی برخوردار است .

- مقدسی در قرن چهارم در کتاب " احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم " در چارچوب توصیف جغرافیایی، و با روش مشاهده‌به تجزیه و تحلیل مکانها ، حرف و اقتصا دوبا زرگانی، مشخصات انسانی (جمعیت) و فرهنگی (زبان و اعتقادات مذهبی) نواحی مویزداد و گاهی به توصیف خصیصه‌های جسمانی انسانها نیز مبادرت می‌ورزد . در جمع ، نوشته‌های مقدسی قلمرو جغرافیای طبیعی، انسانی و برخی از دانش‌های اجتماعی زمان خود را شامل می‌شود . مقدسی مطالعات خود را بیشتر به قلمرو جهان اسلامی اختصاص می‌دهد و با ترسیم نقشه‌های رنگین، ضمن ارائه ویژگیهای طبیعی نواحی، به تقسیم‌بندی اقالیم مویزداد (۳) .

- کتاب " حدود العالم من المشرق الی المغرب " با مؤلفی ناشناخته ، فراتر از جغرافیای ریاضی و طبیعی، بخشی از مطالعات خود را روی نواحی معطوف ساخته و تباینهای ناحیه‌یی را با ویژگیهای طبیعی، فرهنگی (دین، زبان و آئین) و با نظام سیاسی و حکومتی سنجیده و با توصیفی از شهرها ، حرکتی در مسیر جغرافیای انسانی داشته است (۴) .

- ناصر خسرو قبادیانی بلخی (متولد ۳۹۴ هـ . ق) نویسنده و

متفکر برجسته ایرانی با معارف و فنون زمان خود چون ریاضی و نجوم، طب، داروشناسی، الهیات و اصول عقاید مذاهب (ملسل و نحل) آشنایی داشته و از خلال سفرنامه وی می‌توان با مفاهیم و دیدگاه‌های جغرافیایی او، بویژه در بستر جغرافیای تاریخی، آشنا شد. علاوه بر اینکه بخشی از نوشته‌های جغرافیایی ناصر خسرو با قلمرو جغرافیای طبیعی ارتباط دارد (توصیف سفیدرود برای مثال)، مطالعات وی روی مراکز تمدن اسلامی، بناهای تاریخی و مذهبی و شرایط زندگی اقوام گوناگون و نوع معیشت آنها و ترسیم سیمای جغرافیایی شهرها، گامی است که در مسیر جغرافیای انسانی برداشته شده است. و هنگامی که شهر "آمد"، یادیار بکر را توصیف می‌کند از مکان جغرافیایی شهر، کالبد و فضای شهری و نقش آن و از حصار و دروازه‌ها و بناهای تاریخی شهر سخن می‌راند (۵). آیا از کنار چنین نگرش‌های جغرافیای انسانی که حدود ده سال پیش از این مطرح بوده است، می‌توانیم بی‌تفاوت بگذریم؟

ابوریحان بیرونی در قرن چهارم هجری علاوه بر اینکه در کتاب "تحدیدنیات الاماکن" به اقلیم‌بندی نواحی پرداخته، در کتاب "تحقیق مال‌للهند" نیز توجهی به مسایل جغرافیای انسانی و فلکلور اقوام و ملل داشته است. او ضمن بررسی کارواشتغال انسانها، ویژگیهای جغرافیایی شهرها را ترسیم کرده (۶) و از شهرهای کوچک و بزرگ هند و نقش آنها در مقام مراکز ارتباطی و اماکن معاملات تجاری سخن گفته است، اگرچه در این توصیف‌ها اشاره منظم و سیستماتیک به فعالیت‌های تجاری و بازرگانی و حرکت کالاهای تجاری دیده نمی‌شود (۷).

از افکار برجسته ابوریحان بیرونی که در غنای مفاهیم جغرافیای انسانی سنتی موثر افتاده است "قانون تطور" اوست، قانونی که حدود ۹ قرن بعد توسط داروین بیان شد و الهام بخش را تزل در طرح جغرافیای انسانی جبرگرای آلمان گردید. مقایسه

برداشت‌های بیرونی با داده‌های دربار سیرتکامل موجودات نشان می‌دهد که اصول نظریات مربوط به تنازع بقا و تطور و انتخاب طبیعی حدود نه قرن پیش از داده‌های روین توسط بیرونی بیان شده و این نظریه، بوسیله برخی از پژوهندگان غربی نیز تأیید گردیده است (۸) و بی‌جهت نیست که لاروس نویسنده «ایرة المعارف فرانسه» می‌گوید — هنگامی که خواننده‌ی بخاوه‌دشگفتی دانش جغرافیا را در قرن — یا زدهم میلادی (پنجم هجری) بنگردنبا یاد آنرا در اروپا، که در آن روزگار غرق توحش بود، بجوید بلکه با ید مقصود خویش را در نزد مسلمین طلب کند (۹).

— یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۹ ه. ق) از نامورترین جغرافی‌نویسان مسلمان است. کتاب معجم البلدان یاقوت فرهنگ جغرافیایی به زبان عربی است و حاوی موضوعات تاریخی، نژادشناسی (قوم‌شناسی) و طبیعی است.

— حمداله مستوفی کتاب "نزهة القلوب" را به زبان پارسی در سال ۷۴۰ ه. ق نوشته و در آن نواحی جهان اسلام را از جهات جغرافیای طبیعی و انسانی بررسی کرده و گزارش مفصلی روی شهرها و ولایات زمان خود داده است (۱۰).

— ابو عبداله محمد بن بطوطه (۷۰۳-۷۷۰ ه. ق) در طنجه مراکش به دنیا آمد. وی سی و دو سال از عمر خود را در سفر گذراند. طول مسیر سفرهای او را به ۱۲۰ هزار کیلومتر تخمین می‌زنند. ابن بطوطه در سفرنامه خویش سیمای صادقی از زندگی مردم و وضع اجتماعی — جوامع و رسوم و آداب زمان خود را، از قلب آفریقا گرفته تا چین، نشان می‌دهد. درک تباين‌های ناحیه‌ی وسنن و آداب مردمی که در این نواحی زندگی می‌کنند از نظر ابن بطوطه به دور نمانده است. توصیف جغرافیایی وی از کلیه ممالک اسلامی در حساسترین و بحرانی‌ترین اعصار تاریخی یعنی در فاصله حمله مغول و یورش تیمور، و ترسیم سیمای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اجزای از هم

گسیخته^{۱۰} امپراطوری عظیم اسلامی در نیمه اول قرن هشتم، از اهم نوشته‌های او است. نگاه‌های کوتاه بر توصیف طبیعی و شهری (توصیف نیل و قاهره برای مثال) این بطوطه نشان می‌دهد که وی شرایط زندگی انسانها را به تبع داده‌های طبیعی مورد آزمایش قرار داده و به‌تدریج تاثیر عوامل طبیعی در شرایط زندگی انسانها اعتقاد پیدا کرده است (۱۱).

— به کارهای علمی ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ه. ق.)، بعنوان جغرافیا نویس نمی‌نگریم. بلکه ابن خلدون چون جامعه‌شناس ژرف‌اندیشی که فلسفه^{۱۱} تاریخش کلید درک ظهور، تکامل و افول تمدنها و گوناگونی و تباین جهان بوده است، مورد نظر ما است. ابن خلدون به‌قانونمندی تاریخ با وردا رد و به همین جهت است که علل ظهور، رشد و افول تمدنها را جستجو می‌کند. ابن خلدون جوامع و دولت‌ها را بمانند ارگانسیم زنده‌یی می‌پندارد و برای آنها مراحل پیدایش، رشد، پیری و زوال قایل می‌شود. به نظری دولت‌ها همانند مردم عمر طبیعی دارند که پس از طی آن به پیری می‌رسند و دچار انحطاط و نیستی می‌گردند (۱۲). وقتی این نظر را در فلسفه^{۱۲} تاریخ متفکرانی چون هگل، اسپنکسر، تاین بی انعکاس یافته می‌یابیم، این سؤال را مطرح می‌کنیم که آیا چنین اندیشه‌یی در زایش مکتب فکری جغرافیای جبرگرای آلمان، جغرافیایی که بوسیله^{۱۳} راتزل شکل می‌گیرد و تا افق امریکا کشانده می‌شود، موثر نیفتاده است؟ اگر نتوان جای پای افکار جغرافیای نویسان عرب و عجم مسلمان را که نام چند تن از آنان در این نوشته به اختصار ذکر شده است، در غنای اندیشه‌های جغرافیایی قرن ۱۸ به روشنی مشاهده نمود، بی‌چون و چرا اثبات افکار و اندیشه‌های ابوریحان بیرونی را در نظریه^{۱۴} تطور، تکامل و انتخاب اصلح که بعدها بوسیله^{۱۵} داروین مطرح و زمینه‌یی برای رشد جغرافیای محیط‌گرای آلمانی می‌شود، احساس می‌کنیم (۱۳) و غلط سیرفکری ابن خلدون را که در ظهور و سقوط تمدنها، به جبر تاریخی

تا کیدمونما پدید آمدن و اندکی سال در نوشته‌های گدس ولوئیز -
مفورد، آنجا که در تکامل تمدن‌ها و اوج و حوض شهرها بر قانونمندی
تاریخ تکیه دارند، ملاحظه می‌کنیم (۱۴).

در قرون وسطی اروپا ثیان چهره کم‌رنگی از جغرافیای انسانی
نشان می‌دهند، مگر مارکو پولو با انتشار اثری بنام کتاب عجایب
" Le Livre des merveilles " سیمای جغرافیایی و منابع مختلف
بخشی وسیع از جهان شناخته شده در آن روزگار را نشان می‌دهد.
مارکو پولو در مسیر سفر خود که از آسیای صغیر تا چین ادامه داشته است،
نوشته‌های توصیفی از سیمای جغرافیایی ایران، عراق، ترکستان،
هند، مغولستان، صحرای گهی و فلات تبت و چین را به دست می‌دهد و از
منابع، تولیدات زمین و صنایع، بویژه صنعت ابریشم و راه‌ها و شکل
جایابی انسانها و مراکز بازرگانی، از تمدن‌ها و شهرهای پرجمعیت
آن سالمان بحث می‌کند و به جغرافیا اعتبار خاصی می‌بخشد (۱۵).

در دوره رنسانس همه چیز عوض می‌شود. گزارش‌های اکتشافاتی
با دیدگاه‌های کنجکاوانه و وسعت اندیشه در جهت دست‌یابی به مناظر
جغرافیایی نوبه فراوانی در اختیار عموم قرار می‌گیرد. با اینهمه
هنوز سایه سنن جغرافیای باستانی و قرون وسطایی از سیمای
جغرافیایی این دوره بر طرف نشده است و جغرافیای اروپا با آهنگی
ملایم روبه تکامل می‌رود و گزارش‌های مسافران و جهان‌گردان و
مسیون‌های مذهبی که در آداب، رسوم و عادات اقوام و ملل
مختلف سرزمین‌های مکشوفه بحث کرده‌اند به جغرافیای آنروز روح
دیگری می‌دهد.

در سال ۱۶۵۰ برنارد وارینیوس " Bernard-Varenius " کتاب
جغرافیای عمومی " Geographia Generalis " را انتشار می‌دهد.
وارینیوس به هنگام انتشار کتاب در بیست و هشت سالگی می‌میرد.
به نظر آندره مینیه " André Meymier " اصطلاح جغرافیای عمومی
جاری در ادبیات جغرافیایی امروز ما خود از نام کتاب وارینیوس

است (۱۶). این کار جغرافیایی اولین آزمون ترکیبی از تاریخ طبیعی کره زمین و طرحی است در محدوده جغرافیای طبیعی و بیانگر مسایلی از آب و هوا شناسی و مورفولوژی زمین و... ولی همین اثر بنیادی در عین حال عمیق، پیش از آنکه بر مشاهدات علمی مبتنی باشد بر زمینه‌های نظری متکی است. با اینهمه و ارنیوس با تکیه بر روش مقایسه‌ای، در بیان مسایل جغرافیایی، برداش جغرافیای وسعت تازه‌ای می‌بخشد و به نظر رنه کلوزیه "René Clozier" کتاب جالب و با اهمیت و ارنیوس در حقیقت انتشا رویت نامه رنسانس جغرافیایی است (۱۷) و پل کلاوال نیز با این بیان کوتاه: "اگرچه در افکارش نوآوری وجود داشت ولی عصرا و برای ظهور همچون نظام علمی آماده نبود" بر علمیت جغرافیای عمومی و ارنیوس صحنه می‌گذارد (۱۸).

پل کلاوال در آثارش منتسکیو، نویسنده صاحب نامی که افکارش در ظهور انقلاب کبیر فرانسوا اثر تعیین کننده‌ی داشته است رگه‌هایی از مفاهیم جغرافیای انسانی را می‌بیند و با این بار که ایده‌شولوژیها در ساخت و پرداخت نواحی نقش مهمی دارند، جمله معروف او را: "آزادی دلیل با روری کشورها است نه حاصلخیزی خاک" زینت بخش مقدمه کتاب "نواحی، ملت‌ها و فضا‌های بزرگ" جغرافیایی خود می‌کند (۱۹).

نوما برک "Noma Broc" نظیر همین برداشت را از نوشته‌های "ولنی" دارد. به منظری گزارشهای مسافرت ولنی به آمریکا مشخون از اندیشه‌های والای جغرافیایی است، چرا که وی در تبیین تنوع و اختلاف مکانها به ارتباط و همبستگی کلیه داده‌های ناحیه‌ی نظر داشته و ماهیت "نوع زندگی" انسانها را با محیط و در عین حال با سطح تمدن ملت‌ها در رابطه گذاشته است. با وجود این ولنی نتوانسته است برای نشان دادن فعالیت‌های انسانی محدوده جغرافیایی قابل لمسی نشان بدهد و بر همین مبنا مشکل است که او اقرن ۱۸ را

بعنوان زمان زایش جغرافیای انسانی در نظر بگیریم، چرا که نوشته‌های این دوره شکوفایی لازم را که بتواند به جغرافیا ساختار منطقی و عامه‌پسندی بدهد، نداشته‌است. جغرافیای قرن ۱۹ نیز جز نوشته‌های پراکنده^{۱۰} آسیب‌پذیر، چیز دیگری نبوده‌است و در آخرین دهه قرن گذشته‌است که با ظهور ارتز در صحنه^{۱۱} جغرافیای آلمان و ویدال دو لابلان در فرانسه جغرافیای انسانی شکوفا شده و نضج می‌گیرد و بعنوان یک نظام علمی مطرح می‌شود. این زمان را می‌توان مبدأ^{۱۲} زایش جغرافیای انسانی در نظر گرفت (۲۵)

پل کلاوال در ترسیم منحنی تکامل جغرافیا سه مرحله را مشخص می‌کند:

— مرحله^{۱۳} اول زمانی است که پیشگامان این علم، پژوهش در قلمرو آن را به شکل یک حرکت فرعی و یا جنبی در نظر می‌گیرند.

— مرحله^{۱۴} دوم زمانی است که به روشنگری و تشریح مفاهیم اساسی این نظام پرداخته شده و راه برای شکوفایی نظام هموار گردیده‌است.

— در سومین مرحله همه عواملی که تا بحال جدا از هم و بحالت تجزیه بوده زیرنظم و قاعده درمی‌آید و سپس در رابطه با هم سنتزی ساخته می‌شود و بر مبنای همین تقسیم‌بندی، جغرافیای انسانی روشهای اساسی خود را در اواخر قرن ۱۸ مطرح می‌کند. متأسفانه همین روش‌ها دیرتر در مطالعات جغرافیایی بکار گرفته می‌شود. حال مسأله این نیست که بگوئیم زمین^{۱۵} رضای کنجکاویهای علمی از اواخر قرن ۱۸ آماده بوده، بلکه مهم اینست که بدانیم چرا مدت زمان درازی این روش‌ها بطور بایسته بکار گرفته نشده و یا اینکه بدینکار برده شده‌است و بین زمانی که تمام عوامل در اختیار پژوهندگان بوده و زمانی که این عوامل بطور واقعی مورد استفاده قرار گرفته، سه چهارم قرن طول کشیده‌است و چگونه جغرافیای انسانی با اینهمه مشکل زاده شده و به‌کندی به راه تکامل رفته‌است؟

۱- عوامل و روشهای جغرافیایی

جغرافیای انسانی در مسیر رشد خود به شناخت و تشریح تمدنها موپردا زدودراین راستا ، در آغا ز حرکت به روش نژادشناسی نزدیک میشود و زمانی که در تبیین اختلاف چهره و چشم انداز جغرافیایی زمین بر نقش محیط و آثار انسا نها تکیه میکند از نژادشناسی دور میشود . حال محیط و یا در معنای اخص کلمه ، محیط زیست "Environnement" چیست ؟ و نقش آن در ساخت و شکل دادن جا معه چه میتواند باشد ؟ برای فهم این نکات بسیار ظریف چه روشی را باید تعقیب کرد ؟ گرچه جغرافیدان با یک نگاه میتواند چشم انداز جغرافیایی و فضای فرهنگی را درک کند ولی این امر حالت استثنایی دارد چرا که به سبب گستردگی پدیده های قابل رویت ، مسأله خالی از پیچیدگی نیست . بسا که شناخت جا معه انبوه انسانی و پیچیدگی های تمدنهای عالی ، منطبق با واقعیت ها نباشد ، مگر اینکه شناخت ، با استعانت از آمار و تفسیر و معرفی گسترده پدیده ها و به بهای یک پژوهش عمیق و طولانی انجام بگیرد و در نهایت تسلسل و ارتباط و همبستگی پدیده ها تحلیل گردد و امکان طرح و پیشنهادهای نظریه لازم فراهم آید .

کاربرد این روشها نظم و اصالت انکارنا پذیری را می طلبد تا جغرافیا را به مرحله بلوغ علمی خود در نمون شود و تحقق آن بسه زمانی مربوط است که جغرافیا بتواند در آن واحد پدیده های خاص هر مکان را همگام با پدیده های که حضور و لمس آنها در همه مکانها میسر است ، از هم تشخیص بدهد .

تا او اخر قرن هیجدهم مبانی نژادشناسی روشهای جغرافیای انسانی را تغذیه می کرد ، و از این زمان به بعد مبانی علوم طبیعی در شناخت محیط دخالت داده میشود تا جایی که این دوره را دوره تاریخ طبیعی نام می نهند ، چرا که اکتشافات قرون ۱۶ و ۱۷ با فکدان

با دداشت های مربوط به نا همواریها ، رویش گیاهی و خاکها همراه بوده و در این دو قرن بیشتر بر شناخت آداب و رسوم و ویژگیهای اخلاقی جمعیت های کشف شده تا کید می شد . شاید از سود و ثمری که از تبیین گوناگونی محیطهای طبیعی متصور بود ، آگاهی نداشتند و بسا که از نظر علمی قادر به توجیه و تفسیر نا همسانیهای محیط های طبیعی نبوده اند و اگر چه در این دوره جلگه ها ، کوهستانها ، جنگلها و صحاری برای انسانها سوال برانگیز و مساله آفرین بود ، ولی در شناخت این مناطق جغرافیایی فراتر از توصیف ساده پیش نرفتند و دریا - نوردان و کاشفان در نا م گذاری آنچه که می دیدند دچار مشکل بوده اند . آنان از چمنزارها ، ساوانها و جنگلهای انبوه غیر قابل نفوذ مناطق گرم و کشت حاشیه ای منطقه استوایی و از بیشه ها و جنگلهای سوخته سخن گفته اند ولی بیشترین مساعی آنان در بین ملت هایی که در اکتشاف جهان شرکت داشتند ، به تدوین فرهنگنامه توصیفی مصروف شده است .

در این دوره به تدریج گیاهان و حیوانات نواحی مکشوفه نام گذاری می شود ، خصایص و ویژگیهای هر یک از آنها مشخص می گردد ، اختلاف سنگها مورد بررسی و شناسایی قرار می گیرد و چشم اندازهای طبیعی موضوع کنجکاویهای علمی می شود و در پایان قرن ۱۸ است که از شناخت تباين های چشم اندازهای طبیعی و توزیع اشکال مختلف فورما سیون های گیاهی در روی زمین سخن به میان می آید . در پی تشکیل سازمانی که آکادمی علوم فرانسه برای انداز گیری نصف النهار زمین بوجود می آید و در پی توفیقاتی که نیروی دریایی انگلستان در شناسایی دریاهای جنوبی کسب می کند ، اکتشافات علمی نیز زیاد می شود و فرصت می دهد که آنچه در مسافرتها ی ادوار پیشین در تار و پود ریگی و ابهام مانده بود روشن گردد .

در اروپا بر اثر کوشش های طبیعی دانها ، مطالعه در طبیعت و اختلاف در داده ها و عوامل تشکیل دهنده آن به تبیین مبانی تقسیمات

ناحیه‌یی منتهی می‌شود و نقش عامل برتراقلیم به سائر عوامل تشکیل دهنده محیط، چون توپوگرافی، خاک و کانی‌شناسی تسری می‌یابد و به تدریج این مفاهیم در متن شناخت‌های علمی جا می‌گیرد و در تحلیل تشکیلات ناحیه‌یی فضا و توجیه تباین محیط‌های گیاهی و فیزیکی مورد استناد قرار می‌گیرد.

با کارهای تحقیقاتی همبولت، حرکتی در طبیعت‌گرایی ظاهر می‌شود، چرا که همه کارهای علمی او در ابتدای کار بر محور توصیف روشن محیطها دور می‌زند. همبولت علاوه بر توصیف و ترسیم محیطها به توزیع و پراکندگی عوامل سازنده محیط نیز می‌پردازد و سعی داشت این عوامل را جدا از هم مورد بررسی قرار ندهد. او در بررسی شرایط محیطی و اقلیمی از ابزار فیزیکی برای اندازه‌گیری درجه رطوبت، بارش و حرارت هوا استفاده می‌کند و در تعیین آب و هوای مناطق به عامل ارتفاع مکان و عرض جغرافیایی اهمیت خاصی می‌دهد.

– روش‌های آماری :

مطالعه آماری رگی‌ریهای کشورهای مختلف اروپایی نشان می‌دهد که شناخت مجموعه‌های بزرگ و آشنایی با هنر شمارش تجربه‌یی است قدیمی و در عین حال غنی، که از قرن ۱۷ به بعد در اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و انگلستان و سایر کشورهای اروپای غربی معمول بوده است و سرعت زمین‌های کشاورزی و مقدار محصول و نیروی انسانی و حتی امور بازرگانی به مدد آماری رگی‌ریها تعیین و مشخص می‌شده است. در فرانسه و بان "Wauban" و در انگلستان ویلیام پتی "William Petty" و گریگوری کینگ "Gregory King" در رشد و توسعه آماری رگی‌ری‌ها گام‌های اساسی بردارند و از آنجا که ربه عنوان وسیله تحلیل و تشریح و پیش‌بینی‌های جمعیتی و اقتصادی و بازرگانی استفاده می‌شود، آنان نشان می‌دهند که چگونه تغییرات قیمت با عرضه و تقاضای کالاها

در رابطه است. اما در آلمان، در این دوره قدرت در شاهزاده نشین ها تقسیم شده بود و امپراتور آلمان با آنکه از اعتبار ویژه یی برخوردار بود ولی نقش گیرایی نداشت و نمیتوانست قدرت شاهزادگان را به وسیله تشکیلات و یا سازمانهایی محدود و مهار کند و بر این اساس هیجان و آشوب و جنگ، جامعه را متزلزل کرده بود. تا اینکه بعد از طوفان جنگهای سی ساله، محیط آلمان برای انجام این قبیل مطالعات، بگونه یی که در فرانسه و ایتالیا معمول بود، مساعد میگردید، به آمارگیری و هنر شمارش توجه می شود و ویژگیهای قلمرو پادشاهی آلمان با کمک آمار و با دیدگاههای جغرافیایی مورد مطالعه و تحلیل قرار میگیرد و این تکنیک زیر نفوذ فلسفه عصر روشنگریها در اروپای شرقی و شمالی توسعه می یابد.

در اوایل قرن ۱۸ اروپا خود را بطور کامل با هنر شمارش سازگار می کند. در ابتدای قرن ۱۹ در فرانسه آمار نقش مهمی را در وصول مالیات بردار مالیات مختلف فرانسه بازی می کند. سپس در کشورهای زیر نفوذ فرانسه و حتی در شمال و مرکز ایتالیا استفاده از آمار با همین آهنگ تعقیب می شود. بی جهت نیست که لوسیو گامبی " Lucio Gambi " در کتاب " عوامل تاریخی جغرافیای ایتالیا " بر موقعیت تحلیل های آماری در بیان مسایل جغرافیایی ایتالیا تاکید دارد (۲۱). بیگمان در قلمرو بسیاری از دانش های اجتماعی، آمار اولین نقش را در اجرای دانش های نوین بازی کرده است. بویژه در قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹ آمار بطور وسیع در بیان مسایل جمعیت شناسی مورد استفاده قرار میگیرد و با بهره گیری از رشد سریع، بعنوان " دانش اجتماعی کمی " مطرح می شود، تا جایی که جمعیت شناسی کمی امروز شاخه یی از علم آمار بشمار می آید، دانشی که با بکار گرفتن ابزار و تکنیک هایی، بویژه از راه نمونه گیری و تهیه پرسشنامه یاری گرفتن از روشهای مکانوگرافیک به استفاده وسیع از منابع آماری نیاز دارد. جامعه شناسی نیز از نتایج داده های

آماري در قلمرو پژوهش‌هاي اجتماعي سود مي‌برد و در مقام مقایسه، جغرافیای انسانی و جامعه‌شناسی با جمعیت‌شناسی، باید اذعان نمود که آمار برای جمعیت‌شناسی، دانشی که روابط عمومی زمان حال و آینده، بشریت را مورد آزمون قرار می‌دهد، جنبه حیاتی دارد (۲۲).

استفاده از داده‌های آماری در میان مسایل جغرافیایی دیرتر و از سال ۱۸۹۰ به بعد آغاز می‌شود. در صورتیکه اقتصاددانان معتبر جهان چون وبان " Vauban " و گریگوری کینگ و کنی " Quesnay " از داده‌های آماری در روشنگری روابطی که در بخش‌های مختلف اقتصادی وجود دارد و جریان درآمدهایی که به گونه‌های مختلف توزیع می‌شود و روابط پیچیده‌ی که در قلمرو اقتصادی زنجیر و رابطه هم پیوسته‌اند، بطور وسیع سود جست‌ه‌اند و شوگفت آنکه " کنی " پزشکی بوده و حیات و جریان اقتصادی را به مثابه جریان خون در ارگان‌های انسانی مورد تحلیل قرار می‌داد (۲۳).

اماد در ایران، تا نیمه قرن سیزدهم هجری شمسی سرشماری جمعیت و استفاده از آمار در تعیین مسایل اجتماعی و اقتصادی کشور مطرح نبوده است و در سال ۱۲۵۲ شمسی برابر با ۱۸۷۳ میلادی است که به دستور وزیر علوم وقت " علیقلی میرزا اعضاء السلطنه " آمار گیری جمعیت از طریق حکام ایالات عملی می‌شود و در سال ۱۲۶۳ شمسی برابر با ۱۸۸۳ میلادی " ژنرال شیندلر " که مدت شش سال در ایران زندگی کرده و در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ایران مطالعاتی داشته است شمارشی از جمعیت ایران به دست می‌دهد (۲۴). بی‌آنکه آمارگیری جمعیت تهران را در سال ۱۲۵۵ و آمارگیری شهری سالهای (۲۰-۱۳۱۸) را روی ۳۵ شهر ایران نادیده بگیریم، اشاره به سرشماری و آمارگیریهای عمومی کشور، که از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۵ در چهار نوبت به‌تتابع و ده ساله انجام گرفته است، ضروری می‌نماید و بسا وجود کاستی‌هایی که در اولین سرشماری عمومی کشور وجود داشته است

تداوم آن در تکامل سیستم آمارگیری و تکمیل داده‌های آماری موثر بوده و امروزه ضرورتاً " برنامهریزی توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور بر مبنای حجم جمعیت و تحولات گذشته آن و گرایش‌هایی که در آینده خواهد داشت انجام می‌گیرد .

اما در کشور ما ، اگرچه پیش از نیم قرن است که از داده‌های آماری در بیان و تفسیر و تشریح مسایل جغرافیایی کمک گرفته می‌شود ولی ارتباط لازمی که بین داده‌های آماری و شرایط جغرافیایی فضای مورد اشغال انسانها می‌بایست برقرار شود ، در آثار جغرافیایی کمتر انعکاس یافته است . برای روشنی مطلب ناچارم به این نکته تاکید کنم که در جغرافیا توجه تجربیدی به آمار تولیداتی چون گندم و سایر دانه‌های غذایی و تعداد گاو و گوسفند و سایر تولیدات پروتئینی مفهوم جغرافیایی ندارد مگر آنکه اولاً " تولید را با شرایط آب و هوایی ، خاک ، نظام زمین داری ، نیروی انسانی و تکنیک بکار گرفته در امر تولید و شکل بازرگانی تولیدات در رابطه بگذاریم و همپایی روابط تولیدی را با نیروهای مولد بسنجیم . ثانیاً " نتایج آماری و نوسان کمی تولیدات را روی شرایط زندگی انسانها ارزیابی کنیم ، بدینگونه با بهره‌گیری از داده‌های کمی به شرایط کیفی زندگی انسانها برسیم .

— مفهوم فضا و کاربرد آن در بررسیهای اقتصادی و جغرافیایی :

در دوران حاکمیت دکتترین مرکانتیلیست‌ها ، نقش اقتصاد در شرح تبیین آنچه که ایجا دکننده ثروت و قدرت برای ملت‌ها بود ، بویژه بر محور بازرگانی فلزات قیمتی دور می‌زد . چنین اقتصادی برای آنکه مسایل خود را مورد تفسیر قرار دهد بر داده‌های آماری نیز تکیه می‌کرد . در این دوره مساله اساسی توزیع نابرابر ثروت و تولید و انسانهای مولد ثروت بود بی‌آنکه داده‌های فضایی و مکانی

بعنوان زیرساخت تولید و توزیع مورد توجه خاص قرار گیرد. از قرن ۱۶ به این طرف رابطه اشتغالات اقتصادی و شکل خارجی فضا بوسیله اقتصاددانانی چون ژان بودن "Jean Baudin" و پیردکسس "Pierre Deckes" مطرح می‌گردد (۲۵) و در جریان قرون ۱۷ و ۱۸ فضا بعنوان محدوده‌یی که تئوریهای اقتصادی در بطن آن شکل می‌یابد برای اقتصاددانان مورد توجه قرار می‌گیرد، مگر نه اینست که انتشار کتاب "ثروت ملت‌ها" و سومین فصل از آن با عنوان "محدودیت تقسیم کار در رابطه با وسعت بازار"، ادام اسمیت را به شهرت می‌رساند؟ او است که میدان تفکرات جغرافیایی را با ایجاد رابطه بین تقسیم کار و وسعت فضا رشد می‌دهد، فضایی که به عنوان عامل محرک پیشرفت و بهره‌وری تولید عمل می‌کند و به هر یک از عوامل اساسی تولید سهم و موقعیت ویژه‌یی می‌دهد (۲۶). بتدریج کاربرد فضا در مطالعات اقتصادی وسعت می‌گیرد و وان تونن "Von Thünen" اقتصاددان دوران معاصر مکان‌یابی کشت‌های متفلسات را در جلگه‌های هماهنگ و یکنواخت پیرامون شهرها مورد بحث قرار می‌دهد و در ثلث اول قرن بیستم نظریه‌ی وی برای طرح تئوری مکان مرکزی شهرها مبنای قرار می‌گیرد (۲۷).

اما فضا به تعبیر دیگر "موقع"، در جغرافیای امروز مفهومی وسیع‌تر دارد، گاهی پوسته‌ی زمین همگام با بیوسفروم مفهومی روشن‌تر، فضای قابل سکنا‌ی انسان‌ها که "اکومن" نامیده می‌شود، بعنوان فضای جغرافیایی و زیستی انسان‌ها تلقی شده و زمانی آن بخش از محیط طبیعی که به پیاپی شدن تشکیلات زندگی اجتماعی انسان‌ها مکان داده است، بعنوان فضای جغرافیایی پذیرفته شده است و شگفت آنکه تا زمان‌های نزدیک "اکومن" به زمین‌های قابل کشت و مورد استفاده‌ی دامپروری گفته می‌شد و بر این مبنای صحاری، آنجا نیکه نتوان زمین را آبیاری کرد و قلمروهای یخبندان عرض جغرافیایی بیشتر، و قله مرتفع کوهستانی که نتوان بطور دائم

در آن نفوذ کرد، خارج از قلمرو اکومن قرار داده می‌شود. به نظر —
 ماکسیمیلیان سور " Max, Sorre " که خود موجود اصطلاح اکومن در
 ادبیات جغرافیایی است، اکومن زمین قابل سکنا ی انسانها
 است، البته زمین قابل سکنی با همه ضما ثم آن. به عقیده ژان —
 گوتمن " Jean, Gottman " فضای جغرافیایی، فضای قابل دسترس
 انسانها است، که آنرا برای تأمین زندگی خود بکار می‌گیرند. این
 فضا دریاها و هوای ناظر بر محدوده‌های جغرافیایی را نیز در بر می‌گیرد.
 خلاصه آنکه فضای جغرافیایی فضای قابل سکونت و ملموس انسانها است
 نه محیط طبیعی که آثار زندگی را در آن نتوان دید. بنا بر این
 هر نقطه‌یی از این فضا که مورد سکونت قرار می‌گیرد، باید موقعیت آن
 نسبت به مجموعه کل فضای که در آن محاط شده، و روابط خود را با
 محیطهای مختلف دیگری که خود جزئی از آنست، برقرار کرده، مشخص
 گردد. فضای جغرافیایی ایستانیست متغیر است و ظاهراً قابل رویت
 آن چشم‌انداز است. بنظر می‌رسد فضای جغرافیایی پایگاه سیستم
 ارتباطات و پیوستگیها یی است که داده‌های فیزیکی (ساختار حجم
 سنگها، آب و هوا، رویش گیاهی) آن در رابطه با عواملی با منشاء
 اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عمران فضا مشارکت دارند. به
 دیگر سخن، تاثیر متقابل عوامل یاد شده است که تراکم و شکل استقرار
 جمعیت و تشکیلات اجتماعی و اقتصادی و سطح تکنیک عمران را در پهنه
 فضا مشخص می‌کند (۲۸).

۲- پیشگامان جغرافیای انسانی در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم

در جریان قرن نوزده، جغرافیای انسانی بر اثر مساعی تعدادی
 از محققان به وجود می‌آید. در این دوره تعداد کسانی که در قلمرو

شناخت زمین کا رمی کردند بسیار است ، اما اکثر آنان بر مبنای الگوهای سنتی به راه شناخت رفته اند و اشتغالات آنان بر محور فضا هایی که روی نقشه جغرافیایی جهان شناخته شده بود ، دور می زد و جغرافیا به عنوان نظام قابل رشد و توسعه بر مبنای روش توصیف تکامل می یافت ، بی آنکه از ابزار دیگری چون آمار ، که در تحلیل و تبیین مسایل جغرافیایی می توانست آنرا یاری دهد ، کمک لازم گرفته شود . اما در جریان سه ربع قرن نوزدهم به شخصیت های — برمی خوریم که از لحاظ اندیشه ها و تفکرات جغرافیایی و روش هایی که در بیان مفاهیم جغرافیای انسانی بکار گرفته اند نسبت به دیگران بارور ، و از صلاحیت و شایستگی ویژه یی برخوردار بوده اند که چند مورد را بعنوان نمونه می آوریم :

— ولنی " Volney "

ولنی بر حسب شغل با محیطهای علمی پیشرفته زمان خود در تماس بوده و اصولاً " موبایست بسوی طبیعی دانها و افکار آنانان کشانده شود ولی گرایش های تاریخی ، وی را با فلسفه خردگرا ، یا اصالت عقلی " philosophies Rationalistes " و با مجمع عصر روشنگری در رابطه می گذارد . ولنی با استفاده از تاریخ در فهم منشأ تمدن ها و عواملی که به نوع معیشت انسانی ویژگی معینی مدهد ، در رابطه با محیط انسانی مطالعاتی بعمل آورد . تاریخ علل پایداری ، دوام و استمرار تمدنها را به او آموخت و ولنی را به درک علل آسیب پذیری و شکنندگی و با لآخره فروپاشی تمدنها آگاه ساخت . ولنی به مدد تاریخ بردوام و استمرار چشم اندازهای انسانی بعضی از انواع معیشت ها اعتقاد پیدا کرد و در نتیجه ، تحقیقات تاریخی و جغرافیایی را بهم آمیخت ، بگونه یی که تا چندی پیش در بسیاری از نظامات علمی دانشگاهی از آن جمله ایران نیز چنین بوده است . ولنسی

گرچه از انحرافات بسیاری از هم‌عصران خود اجتناب ورزیده و لسی نتوانسته است با استفاده از داده‌های آماری و تئوری مکان‌یابی و استقرار، به ایجاد رابطه سیستماتیک بین تغییرات فضا با اعصار تمدن‌ها نایل شود و لذا جغرافیای ناحیه‌یی او به اتکاء شناخت و آموخته‌های نژادشناسان شکل گرفته و مطالعات انسانی او پیش از آنکه قلمرو کار جغرافییدان را لمس کند بیشتر به تحقیق نژادنگار "Ethnographie" نزدیک است.

— همبولت

الکساندر همبولت یکی از بنیان‌گذاران جغرافیای نوین است. او ایجا دکننده دانش زمین‌گیا‌هی "Géobotanique" و با رو رکننده علم اقلیم‌شناسی است. همبولت در اثر معروف خود بنام جهان "Cosmos" دیدگاه‌های جغرافیایی را روی زمین غنا بخشیده است.

در کتاب "جهان" همبولت که در فاصله سال‌های ۱۸۴۵ - ۱۸۵۸ در چهار جلد انتشار یافته، از جهان و آسمان و زمین و شکل و ساختار آن سخن رفته است. او فرهنگنامه زنده و افکار روی بی‌تردید روی جغرافیای اثر بارزی گذاشته و تحقیقات جغرافیایی را بر مبنای مشاهده پیریزی کرده است. همبولت بجای اینکه پدیده‌های اقلیمی و گیاهی یا زمین‌شناسی را بطور تجریدی و جدا از هم مطالعه کند به روابط متقابل این پدیده‌ها و توزیع آنها کم و بیش اندیشیده و پژوهش‌های جغرافیایی را بر مبنای اصول منظمی پیریزی کرده است (۲۹). همبولت با آنکه مسافرتی به آمریکا کرده و مطالعاتی روی آن قاره انجام داده ولی نقش مهمی را در بیان تمدن آمریکایی که زیر سلطه و استعمار اسپانیا رفته بود، ایفا نکرده است. اما همبولت بیگمان بنیان‌گذار مطالعات آمریکا است و یک قرن و نیم پیش از

این روی مسایل بسیار حساسی انگشت گذارده که هنوز هم به اعتبار خود باقی است و آگاهانه هیبایی که وی از قاره آمریکا داده است، برای زمان ما نیز قابل اعتنا است.

آثار همبولت الگویی از کار جغرافیدان پرحوصله و شکیبایی است که در ترسیم سیمای تمدنها از خود نشان داده است.

این جغرافیدان در قلمرو پراکندگی گیاهان و بهره‌برداری از آنها طرحی را ارائه می‌دهد که گیراست. به نظری بهره‌برداری از گیاهان نباید از محدوده منطقی معین فراتر رود. او در بررسی مسایل انسانی تا تاثیر داده‌های غنی و وسیعی رایج آورده می‌شود، که در انتخاب و تفسیر آن داده‌ها، بینش عمیق لازم است.

جغرافیای همبولت در سطح متوسطی به تبیین سیستم‌های پیچیده پرداخته است که در بهره‌گیریهای کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به علاوه کشت را بر حسب ارتفاع مکان طبقه‌بندی کرده است. برای بقیه مطالب خواننده در برابر تراکمی از موضوعات قرار دارد و در همین حال نومیدان زاین که استادی با چنین شخصیت به مطالبی نزدیک شده است که برای خواننده روشن است.

در جغرافیای انسانی همبولت زمینه‌هایی وجود دارد که یادآور کارهای "ولنی" است چرا که تحصیلات و کسب تجربه هر دو به عنوان طبیعی دان، آنان را در شناخت تنوع محیط و تغییرات شکل محیط زیست انسانی بیشتر به عوامل طبیعی وابسته می‌ساخت اما نه این و نه آن به کمال نتوانسته اند تا حیه را با وحدت خاصی که زاده عمل انسانی و معلول آثار تمدن ناظر بر ناحیه است معرفی کنند. همبولت نیز به مانند ولنی از اندیشه‌های نژادشناسی بهره‌مند می‌شود و پیش از ولنی در بیان مسایل جغرافیایی از تاریخ مدد می‌جوید اما با تماس با محیط فلسفی آلمان به تکامل زبان و عوامل زندگی اجتماعی مفهوم تازه‌ی می‌بخشد. همبولت با استعانت از روشهای تاریخی اولین کسی است که در تبیین تمدن آرتکها بدست نوشته‌های

ما قبل استعمار و همه ماندگارهای تاریخی توجه داشته است، اما همه این تلاش‌ها در مرحله توصیف و تفسیر انجام گرفته، بی آنکه سنتز واقعی از آنها ساخته شود. همبولت در پرتو استعداد ادا عجاب انگیز خود بر مسایل وسیعی احاطه داشته و موقعیت‌های پیچیده‌ی را طرح و بررسی کرده است و از این لحاظ بر معاصران خود پیشی گرفته است. و بطور تحسین انگیزی با استفاده از منابع، تاریخ جمعیتی امریکای زیر سلطه اسپانیا را ترسیم کرده و با بهره‌گیری از داده‌های سرشماری ادارات کشور غالب، در شناخت زمین و انسانها گام اساسی برداشته است و می‌توان گفت که در بین استادان جغرافیای آغاز قرن ۱۹ همبولت توانا ترین آنان در استفاده از چنین منابعی بوده است. و با تعقیب درس اقتصاد در دانشگاه توپینگن اطلاعات آماری را در سطح و مفهوم قرن ۱۸ آموخت و با سمتی که بعنوان بازرس معادن داشت با گذر از زمانهای اداری در زمینه ایجاد روابط و برخورد با سا زمانها اطلاعات وسیعی کسب کرد.

کارل ریتر

ریتر در تفهیم و تفاهم مسایل جغرافیایی به راه‌ولنی و همبولت نرفته است و شکل‌یابی اندیشه او نوین است. او از پیشتران بهره‌مند از اصول تعلیم و تربیت نوین به شیوه روسو "Rousseau" می‌باشد. ریتر میل و گرایش به علوم زمین و طبیعت داشت و از دیدگاه طبیعی‌دان هرگز به تفسیرنا همگونی مکانها نپرداخت. او تجارب مستقیم و لازم را در بیان پیچیدگیهای تمدنها نیندوخت. اما مفاهیم نژادنگاری "Ethnographie" با او وضوح گرفت. همانگونه که ولنی و همبولت با برداشت‌های تاریخی بدین راه رفتند. ریتر با غنای اندیشه و نوگرایی با رور، میل به تفکیر و اندیشه در سرنوشت ملت‌ها داشت و به علل اینکه بعضی از ملت‌ها خارج

از جریان تاریخ می‌مانند و بی‌مانند ملل دیگر شکوفا نمی‌شوند ، می‌اندیشید . ریتربه آنچه که به نواحی ویژگی و اصلت خاصی می‌بخشید توجه داشت و می‌دانست که حصول چنین اصلتی بدون تبیین عمل ملت‌ها یی که در این نواحی می‌زیند و چشم‌اندازها را شکل می‌دهند و تاریخ خود را می‌سازند و ثبت می‌کنند ، امکان ناپذیر است . ریتربا دید ترکیبی به بررسی مسائل می‌پرداخت که ولنی و همبولت در آن سطح نپرداختند . او در این راستا تمامی موضوعات را در قالب همبستگی بهم می‌ریخت و سپس به استنتاج علمی می‌پرداخت . ریترسی داشت روابط ملت‌ها را با سرزمین اشغالی آنها مورد ارزیابی قرار بدهد بی‌آنکه در این ارزیابی تاکید خاصی بر محیط‌گرایی داشته باشد ، اما هرگز از ارزیابی دریاها و خشکیها و شکل خا رچی مکانها روی حیات انسانها غافل نماند . ریتردر جستجوی این واقعیت بود که چگونه شکل خا رچی قلمروهای جغرافیایی ، تعیین کنندهٔ سرنوشت ملت‌ها یی است که آن قلمرو را اشغال کرده‌اند . او سعی داشت با تحلیل نقشه‌های فیزیکی ، دید عمومی روی نیروهای که حاکمیت خود را در تکامل تمدنها اعمال می‌کنند ، داشته باشد . زمانی که تاریخ‌گرایی " Historicisme " بر آلمان قرن ۱۹ به‌طور کامل سایه افکنده است ریتربا طرح چنین اندیشه‌هایی گامی بلند در قلمرو جغرافیای انسانی بر می‌دارد (۳۰) با این همه او تسلط لازم را روی روشهای آماری و اقتصاد فضایی چنانچه باید ، نداشت تا بتواند به دانشی که خود آنرا ایجاد کرده بود ، جهت مناسب را بدهد . ریتربه ارتباط جغرافیا و تاریخ " Géohistoire " با وراثت و بدینسان به تحلیل تکامل‌های دراز مدت می‌نشست .

ریتر کم‌تر از پیش‌تازان خود نوشت برای اینکه در آن تخصصی از روش‌هایی که متضمن تبیین اعمال انسانی روی زمین باشد ، دوزار مشکل نبود . با وجود این در مسیر جغرافیای انسانی دورتر رفت . ریتریقین داشت که سرنوشت ملت‌ها به جریان‌ها و اتفاقات بسته نیست

بلکه تحلیل در محدوده‌هایی که در آن استقرار یافته‌اند، شکل تکامل آن ملت‌ها را می‌نمایاند. این طرز تفکر را هارابا پیشینیان خود که جغرافیدان بوده‌اند ولی در مسیر ایجا جغرافیای انسانی توانایی لازم را نداشته‌اند مشخص می‌کند.

— امیل لواسور " Emile Levasseur "

بین سالهای ۱۸۳۵ - ۱۸۶۰ رشد جغرافیای انسانی به آرامی صورت می‌گیرد و پیشرفت در قلمرو شناخت ناهمواریها نمودار می‌شود، با اینهمه، دانش‌های انسانی، که جغرافیای انسانی نیز بر آنها وابسته بود از تکامل با زعمی استند. در این دوره همبولت و ریتز در دانشگاه برلن تدریس می‌کردند ولی بهترین مستمعین آنان دیرتر به صحنه می‌آیند و با یستی سال ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ را انتظار کشید تا پژوهش‌های مربوط به توزیع انسانها با وضوح بیشتری ارائه شود. در فرانسه امیل لواسور اولین کسی است که لزوم جغرافیای انسانی را با تعیین محدوده و ساختار آن احساس نمود. لواسور مورخ بود ولی نظام علمی او غیر از آن بود که در آلمان جریان داشت: حدود سال ۱۸۵۰ محققان کمتر به کشف مفاهیم عام تکامل می‌پرداختند و بیشتر به کمک عوامل روانی، اجتماعی و اقتصادی سعی داشتند جریان حوادث را بنگارند. لواسور نیز بوی آنکه در بیان مفاهیم جغرافیایی از فلسفه تا ریخ می‌گیرد و برداشته‌های نوین جامعه‌شناسی و اقتصادی تکیه کرد. مطالعاتی را که در قلمرو تاریخ اجتماعی انجام داد، او را با اهمیت عوامل جمعیتی در تبیین تاریخ ملت‌ها آشنا کرد. او بسججوی منابعی پرداخت تا بتواند در مسیر مطالعات خود از آن سود جوید. بنا بر این منابع آماری جمعیت‌ها از لحاظ تعداد، ساختار و تکامل مورد توجه او قرار می‌گیرد، می‌توان گفت که هیچیک از بنیان جغرافیای انسانی مانند لواسور در بررسی مسایل به داده‌های اقتصادی

بویژه به ثروت‌ها و درآمد‌های ناشی از زمین (هما نگونه که با نیاکان اولیه جمعیت‌شناسی و علم اقتصاد بر آن تکیه می‌زدند) توجه خاصی نداشته‌اند. بنا بر این جغرافیایی که مطرح می‌کند تنها در توصیف ساده زمین و ملت‌های ساکن آن خلاصه نمی‌شود، بلکه جغرافیای وی تحلیلی است از شرایط توزیع، که گرایش به تدوین قوانین عمومی دارد، بهمان‌گونه که طرح " Weber " از ۱۸۷۲ به این طرف نیروی کشش سه عامل مواد اولیه، بازاریابی و نیروی انسانی را در مکان‌یابی صنایع بعنوان عامل تعیین‌کننده در نظر می‌گیرد. لواسور جغرافیدان تمام عیار در مفهوم نوین کلمه نیست و رساله ۱۹۰۱ و درباره فرانسه سنگین و دیر هضم است. اغلب بررسی‌های آماری او بسبب کاستی‌های ناشی از فقدان مفهوم فضایی نارسا است. شاید بازار و شنگری که به فهم واقعیت‌ها کمک می‌کند در اختیار لواسور نبوده است. لواسور تحصیل و تجربه طبیعی‌دان را که در تشخیص تباین محیط‌ها می‌تواند نقشی ایفا بکند، کسب نکرد و از راه تاریخ نیز به مفاهیمی که روشنگر اختلاف‌های نژادی است نرسید، با وجود این توان روشنفکرانه این مرد جهانی برای معاصرانش شگفت‌آور بود و یک قرن دیگر می‌بایست تا بزحمت فهمید که چگونه این مرد توانست قلمرو نظام‌های علمی مختلف را از هم مشخص کند. او می‌توانست نژادنگار و طبیعی‌دان نیز باشد بهمان‌گونه که جامعه‌شناس، اقتصاددان، آمارگر، جمعیت‌شناس و بالاخره جغرافیدان بود.

راتزل :

با راتزل پیوند عمیق جغرافیای انسانی با روش‌های طبیعی-دانشها و نژادشناسان آغاز می‌شود و با نشر افکار او روین که نقش محیط را بعنوان عامل اساسی تکامل معرفی می‌کرد، میدان شناخت‌ها وسعت می‌گیرد و نظریه‌هایی که تا این زمان جز کنجکاوی‌های بونتیجه‌ی

نبود، بعنوان اساس ضروری در تشریح مسایل روزمورد استفاده قرار می‌گیرد. زمانیکه راتزل در قلمرو حیوان شناسی کار می‌کرد از استاد خود هکل، درس داروین‌یسم را که به شکل اصولی بیان می‌شد، فرا می‌گیرد و نقش محیط و در مفهوم اخص کلام، محیط زیست را روی موجودات زنده به روشنی لمس می‌کرد و بالاخره اندیشه‌های راتزل از نظام جدیدی که هکل آنرا اکولوژی می‌نامید، مایه می‌گیرد، دانشی که شرایط زندگی و اعمال متقابل موجودات زنده و محیط را مورد بررسی قرار می‌دهد (۳۱).

راتزل بیش از پیشینیان خود به اصلت فضا و رابطه ظریفی که با موجودات ساکن همین فضا وجود دارد، می‌اندیشید و اولین کسی است که با روش ویژه، به بررسی این روابط پرداخته است. با وجود این، ذوق و استعداد جغرافیایی راتزل با مطالعات حیوان شناسی شکوفا نمی‌شود. و برای اینکه به کشف و شناخت جهان توفیق یابد بعد از جنگ ۱۸۷۰ به روزنامه نگاری روی می‌آورد، مسافرتی به آمریکا می‌کند و مطالعاتی را در تباین ملت‌ها و تمدن‌ها انجام می‌دهد تا آنکه بعنوان نژادشناس شهرت می‌یابد و با عرضه کارهای در این راستا مقامی بزرگ در بین اساتید این دانش کسب می‌کند. راتزل در مطالعات خود زاده‌های آماری و اقتصادی چندان سودی نبرده است و شکل یابی اندیشه وی به ولنی نزدیک است اما در برابر تاریخ چون ولنی حساسیتی ندارد. محور مطالعات راتزل در قلمرو جغرافیای انسانی عبارت از فهم تاثیرات محیط در شکل یابی جامعه و اندیشه‌های جامعه است و بررسی اینکه محیط چگونه انسانها و الگوهای جغرافیایی را شکل می‌دهد. راتزل در جغرافیای سیاسی خود جایگاه مهمی به ملت، قوم و نژاد اختصاص می‌دهد و این مفاهیم اساس مطالعات جغرافیای انسانی وی را تشکیل می‌دهد. راتزل نقش فضا را در شکوفا یی نژادها و تمدن‌ها هرگز از نظر دور نمی‌دارد (۳۲).

افکار را تزل‌دورا زندقوا انتقادنمانده‌است . ما کس در یودر نقدا فکارا تزل برمفا هیم " ارگانسیسم " وی انگشت می‌گذارد ، چرا که را تزل عقیده‌داشت که دولت‌ها مانند ارگانسیسم یا موجودزنده نیا زبه رشد و توسعه دارند و حیات سیاسی دولتها چون موجودات زنده در پناه تنازع بقا امکان پذیراست و قدرت این تنازع با وسعت خاک کشورها و فضای اشغالی آنها در رابطه‌است . به نظررا تزل توجه به این وسعت و یافضا ، خاص ملل ابتدایی و کوچک نیست . او تزخود را به ملل توسعه یافته‌یی که خارج از فضای مورد سکونت شان (در زمین‌های گونه‌گون به ویژه با زرگانی) درآمدرشاری دارند و بالمال درجهت ادامه حیات سیاسی خودنیا زی به توسعه ارضی احساس نمی‌کنند ، تعمیم داده و عقیده دارد که کشورهای قوی نیز باید با توسعه ارضی و فضای حیاتی ، قوی تر شده و با تداوم رشد و کسب اعتبار و قدرت ، به تحکیم مبانی حیات سیاسی خود بپردازند و همین جا است که را تزل به توسعه طلبی دولتها ی قوی صحه می‌گذارد و جغرافیا را در انجام مقاصد سیاسی و هدفهای تبلیغاتی بکار می‌گیرد . (۳۳)

را تزل با کوشش و کوشش‌هایی که دول درجهت اشغال فضای حیاتی لازم خواهند داشت سرحدات را ثابت نمی‌داند و پدیده‌های سیاسی را در زمینه کلی جغرافیایی آنها بدون اشاره به ملت خاصی بررسی می‌کند و بدین ترتیب مفهوم ملت و تمایزات جغرافیایی را که ممکن است حتی در قلمرو نژاد معینی وجود داشته باشد منکر می‌شود . او روا بطی را که بین ملت‌ها بر اثر رعایت حقوق همدیگرو ارتباطات گسترده بین المللی ایجاد می‌شود ، نادیده می‌گیرد " Cosmopolitisme " بدین ترتیب جغرافیا را در بستر سیاست می‌گرداند ، از آثار معروف را تزل آنتروپوژئوگرافی و جغرافیای سیاسی را می‌توان نام برد . (۳۴)

پل ویدال دلا بلاش " Paul Vidal de La Blache "

زیربنای فکری ویدال به‌ریترنزدیک است ولی از نظر ذوق و شکل یابی فکری مورخ است. او گوناگونی ملت‌ها را از ورای تاریخ تمدن‌های بزرگ باستانی ریشه‌یابی می‌کند. قریحه‌واستعداد جغرافیایی ویدال در مسافرتی که برای تهیه رساله خود به آسیای صغیر داشته‌است، زاده و شکوفا می‌شود. او جغرافیای تطبیقی ریترا الگوی راهنمای خود قرار می‌دهد، و در همین چهارچوب به‌وارسی و ارزیابی مکانها می‌پردازد، مکانهایی که بعنوان بستری در فرازو فرودهای تاریخی نقشی ایفا می‌کنند. چندی بعد با مسایل نژاد - شناسی آشنا می‌شود و در اولین اثر خود از " نوع زندگی " انسانها سخن می‌گوید. به نظر پل کلاوال، ویدال در ابتدای کار خود با روشهای اساسی جغرافیای انسانی آشنائی کمی داشت و این روشها را دیرتر و در عین حال بطور ناقص کسب می‌کند، ولی زودتر از دیگران به کاربرد آنها در تشریح مسایل جغرافیایی اعتقاد پیدا می‌کند. او اولین کسی است که از نتایج سرشماری انگلیسی‌ها روی هندوستان سود می‌جوید و نتایج آنرا تجزیه و تحلیل می‌نماید (۱۸۷۵). به‌وارون، ویدال از کارهای اقتصاددانان بهره‌نمی‌گیرد، در قلمرو علوم طبیعی کتاب " نقش زمین شناسی در ایجاد راه آهن " اثر لاپارانت " L'apparent " در ۱۸۸۸ او را با کلید تشخیصی تباین‌های ناحیه‌یابی آشنا می‌کند. با آنکه شکل‌گیری ذهنی ویدال کاستی‌هایی را نشان می‌دهد ولی آثار علمی او بر روی جغرافیای انسانی فرانسه چنان با زتابی دارد که بعنوان پدر جغرافیای انسانی فرانسه پذیرفته شده‌است. توصیف‌های جغرافیایی او آهنگین و از روانی خاصی برخوردار است و جا دارد پادرا را گراف کوتاهی از تابلوی جغرافیایی فرانسه را انتخاب کنیم و توصیف ویدال را روی فلات آردن بیاوریم و با سبک نگارش او که هنوز در جامعه جغرافیایی فرانسه امتیاز اساسی

خود را از دست نداده است آشنا شویم، ویدال آردن را چنین توصیف می‌کند: " با نگاهی بر چشم انداز دره فراخنای حاصلخیز موز (Meuse)، بین سدان (Sedan) و مزیر (Mezieres)، بلندیهای آردن، با ارتفاع اندک و با جنگلی تُنگِ خود را می‌نمایاند. بلندیهای گرفته و مه‌لود آن چون سدی است کوتاه در برابر افق. فراتر، از هیرسن (Hirson) تا سدان، تعقیب بلندیهای یکنواخت چشم را می‌آزارد. بالای دره خندان است و آبهای زلال و درخشان، همین جا احساس جهان دیگری را به انسان القاء می‌کند، جهانی سرد و سخت و کم‌پذیر. در آن سوی سراسیمی دره، تپه‌های کوچک آهکی فراگرد حوضه پاریس را ترسیم می‌کند که بلندی آنها کمتر از تپه‌های ایمن سوی دره نیست، در میان بیشه‌زاران آردن، چشم ناظر بر مزارع و دشت‌هایی است که دامنه‌های خشک و سرخ‌فام خود را گسترده است. اینجا نشانه‌ و گونه‌هایی از توپوگرافی است که در درازای لُرن و بورگنی (Bourgogne) می‌توان آنرا تعقیب کرد. آردن تجلیگاه بخش‌هایی از اروپای کهن است ... (۳۵).

ویدال در تفسیر جغرافیایی به تبیین جهان و تشکیلات انسانی در پهنه زمین‌نگاهی ویژه‌ها رد و گرچه کمتر زیر ترو را تزل بر سرنوشت ملت‌ها می‌اندیشد اما در ساختارهای فضایی حساسیت خاصی نشان می‌دهد. ویدال بهتر از پیشینیان خود ویژگی‌های جغرافیای انسانی را مشخص نموده و در انتخاب مواد و نظم و جهت دادن موضوعهای جغرافیای انسانی کامیاب بوده است. او در برابر مکتب جبرگرائی آلمان، مکتبی که به خلاقیت انسانها و عظمت فکری و اندیشه‌ی آنان در ساخت و بافت بستر جغرافیایی خویش بهایی نمی‌داد، مکتب اختیار و امکان‌گرایی جغرافیای فرانسه را پی ریخت و خود را دشمن سرسخت هرگونه دکما تیسم در جغرافیای معرفی کرد. ویدال به عملکرد انسانها در ساخت چشم‌اندازهای جغرافیایی موقعیت ویژه‌ای داد (۳۶) و بنظر ایلو لکست " Yves Lacoste " مکتبی که در تمام دنیا

به سبب تمایلش بسوی جغرافیای ناحیه‌ییبی و سیاست زداییبی از جغرافیا شهرت داشته و نفوذ فوق العاده اعمال کرده است. نقشش ایده‌شولوژیکی این مکتب فوق العاده بوده است. برعکس مکتب جغرافیای آلمان که از نظر تاریخی اولین مکتب جغرافیایی است بین دو جنگ جهانی حیثیت و اعتبار ردا نشگاهی خود را در سطح بین‌المللی از دست داد و دیگر به آن به چشم یک مکتب علمی نگاه نمی‌کردند چرا که این مکتب خود را در میان نظریات ژئوپولیتیک محصور کرده بود.... ویدال فکرتوصیف ناحیه‌ییبی را که به عنوان دقیقترین شکل استدلال جغرافیایی مورد توجه قرار گرفته، به میان گذاشته است. او نشان می‌دهد که چگونه چشم انداز یک ناحیه در طول تاریخ از ادغام دخالت‌های بشری و حقایق طبیعی شکل می‌گیرد. اما ویدال در نوشته‌هایش بیشتر به مسایل دائمی و آنچه زدیربا وجود داشته و میراث برجای مانندی پدیده‌های طبیعی یا تحولات تاریخی قدیمی است اشاره می‌کند. در عوض هرچه ز تحولات اقتصادی و اجتماعی جدید می‌گیرد، نادیده گرفته است. در حقیقت اثر او و زهرچند که عمرش کمتر از یک قرن بوده و بیانگر آثار انقلاب صنعتی باشد، تهی است. شک نیست که ویدال دولا بلاش با تزجبرگرایان، تزی که بنا بر آن حقایق طبیعی یا فلان حقیقت طبیعی تا تیری مستقیم تعیین کننده بر اعمال انسانی دارد، به مقابله برخاسته است و به تاریخ بدلیل توجه آن به طرق مختلف رابطه انسان با حقایق مادی و ملموس، نقش مهمی اعطا کرده است" (۳۷).

خلاصه آنکه در انتهای قرن ۱۸ گامهایی هر چند لرزان در قلمرو جغرافیای انسانی برداشته می‌شود که با همه نوآوری‌ها در حد کمسال جغرافیایی نبودند و بیگمان جغرافیای انسانی واقعی در قرن ۱۹ پایه عرصه وجود می‌گذارد و روشهای اساسی آن روشن می‌گردد: برداشت از تنوع و تباین محیطها، شناخت تمدنهای گونه‌گون و تکامل آنها، اندیشه روی مجموعه‌های متعدد جغرافیایی، کنجکاو روی عوامل

اقتصادی که در امتزاج موثر بوده، از مطالب گیرا و جاذب جغرافیای انسانی قرن گذشته است و اما هیچیک از مسایل مطروحه جامع تکنیک‌هایی نیست که امروز برای طرح مسایل جغرافیایی، موردنیا زماست. در این دوره همبولت پیش از دیگران به جغرافیای انسانی نزدیک می‌شود ولی مسافرت او به آمریکا و تحقیقاتی که در آن سامان انجام داد، نشان می‌دهد که او نیز برای راه یافتن به جغرافیای انسانی در مفهوم واقعی کلمه کاستی‌هایی را داشته است. بطور کلی بایست پذیرفت که حرکت‌های جغرافیایی قرن ۱۸ از چنان تکنیکی برخوردار نبوده است که برای ریتز، راتزل و ویدال، جغرافیدانانی که در قرن نوزدهم درخشیده‌اند نگران کننده نباشد و آنان بتوانند در بستری معین و واحد به طرح و تبیین افکار رواندیشه‌های جغرافیایی خود اقدام کنند و اگر می‌بینیم ریتز در تنظیم طرحی که سرنوشت ملت‌ها را مشخص کند، اندیشناک است و یا راتزل در تکامل تمدنها به نقش محیط و فضا تاکید دارد و یا اگر ویدال درباره برنیروهای که بر جهان تاثیر می‌گذارد، حساسیت نشان می‌دهد و اشتغال ذهنی او مستقیماً " متوجه فهم موجودات و شخصیت‌هایی است که در قلمروهای جغرافیایی می‌زیند، همه حکایت از تنوع مطالعات در بستر جغرافیای انسانی دارد.

برای اینکه بتوان تکامل و شکوفائی جغرافیای انسانی را در جریان زمان تعقیب کرد، توجه به گرایش‌هایی که هر چندگاه آن را بسوی گذشته است ضروری می‌نماید.

۳- تبلور مفاهیم جغرافیای انسانی و گرایش‌ها

همزمان با دستیابی بر تکنیک‌ها ما رو بهره‌مندی از دانش‌های مجاورتی چون اقتصاد، جامعه‌شناسی که در غنای اندیشه‌های جغرافیایی

موتز می‌فتند و به موازات تکامل و تبلور اندیشه‌های جغرافیایی، گرایش‌هایی را در بستر جغرافیای انسانی می‌بینیم بدین قرار:

جغرافیای انسانی و امپریالیسم:

برای بررسی تحلیلی موضوع باید سبب و محرک پژوهش‌های نوینی را که در جهت اغنای جغرافیای انسانی انجام گرفته است پی‌یابی کرد: اکتشافات بزرگ علمی دریایی اواخر قرن هیجدهم که بوسیله انگلیسی‌ها و فرانسویان انجام می‌گرفت و گاه و بیگاه به پرخوردها و جنگهای استعماری هم منتهی می‌شد بتدریج، اکتشافات دریایی را بسوی مطالعات علمی محکم رهنمون شد و در قرن ۱۹ نیز سنن دریا نوردی و اکتشافی توسعه یافت و پیشتر از آن اکتشافات حادثه جویان دریاها و خشکیها به نتایج اکتشافات و تلاشهای خود آگاهی عمیق یافتند. در کشورهای استعماری اروپای غربی جوامع جغرافیایی تشکیل شد و شتابان به راه رشد و توسعه رفت. در آلمان برای اثبات کرات همبولت گروهی از افسران دریا نورد و سیاستمداران در این مجامع گرد آمدند و نمایندگان طبقه اشراف جامعه نیز برای اینکه خدمات به اصطلاح شایسته خود را برای دولت انجام دهند در این مجامع شرکت جستند. بعد از سال ۱۸۷۰ جوامع جدیدی بسا هدفهای سودجویانه تری ظاهر می‌شود. اعضای این جوامع و انجمن‌ها از هدفهای علمی دور بودند و کارهای آنان جنبه آکادمیک نداشت. در این جوامع اگرچه نمایندگان قدرت‌ها چندان زیاد نبودند ولی اعضای آنها را اغلب دریا نوردان و افسران استعماری و صاحبان کشتی‌ها و سوداگران سودجو تشکیل می‌دادند. حال این سؤال مطرح است که این جوامع و اتحادیه‌ها را چه کسی کمک مالی می‌کرده است؟ اطاقهای بازرگانی، سندیکاها یا کارفرمایان و یا دولت‌های استعماری؟ در عصر امپریالیسم شناخت زمین بسبب آنکه روه‌یابی

از محیط کار، کوشش، تولید و بازرگانی را تداعی می‌کند، سودآور می‌نماید و بر این اساس جغرافیای سودآوری باید که بیلان مناسبت کشورها را تهیه کند، مناسبتی را که جمعیت درانتظار بهره‌گیری از آنست مورد ارزیابی قرار دهد و طرح بهره‌برداری از این مناسبت را ترسیم و عرضه کند. برای تحقق این اهداف جغرافیادانان این دوره با شناختی که روی نواحی مختلف، به ویژه نواحی مورد نظر استعمار داشتند، دریا نوردان و گروه‌های اکتشافی و مپسیون‌های مذهبی را از صدماتی که بر اثر ناسازگاری آب و هواها به ویژه در مناطق گرم، ممکن بود متوجه آنها باشد، آگاه می‌ساختند، رهنمودهای لازم را برای فرار از مرگ‌های موحش بر آنان می‌دادند و بهترین مکان‌ها را برای استقرار بندر و ساخت شهر و گشایش راه نفوذی برای آنان مشخص می‌کردند. این گونه‌یی از جغرافیای کاربردی است که در خدمت استعمار قرار گرفته است.

بعد از سال ۱۸۸۰ گرچه جغرافیا به اشتغالات خاص خود پرداخت ولی بر حسب موقعیت، شاخه‌یی از جغرافیا را به نام جغرافیای اقتصادی، بازرگانی و استعماری که صرفاً "جنبه سودجویانه داشت، بوجود آورد. ناگفته نگذیریم که در این دوره، در فرانسه، زیر نفوذ و جذب ما رسل دو بو " Marcel Dubois " که از بعضی جهات در سطح ویدال دلا بلاش هموطن خود بود، اندیشه‌های و لایی ابراز می‌شد که هدفهای استعماری را تأیید نمی‌کرد. با این همه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جغرافیا در چارچوب " جغرافیای استعماری " در خدمت قدرتهای بزرگ جهانی قرار گرفت و جغرافیادانان در مطالعات جغرافیای کشورهای زیر سلطه و برای آماده ساختن کارمندان و مردان استعمار، سهمی بزرگ ایفا کردند. جغرافیای انسانی کاربردی این دوره، به ویژه در کشور آلمان خود را با مفاهیم ژئوپولیتیک آراسته کرد و به خدمت سازمانهای نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت‌های استعماری درآمد (۳۸). در ابتدای قرن بیستم

آلبرد دمانژن " Albert Demangeon "، جغرافیدان بزرگ فرانسه در اتریش قابل توجهی که بر اساس قدرت استعماری انگلستان نوشت، در مجموع بین جغرافیای سودا و جغرافیای بی‌تفاوت به مسایلی استعماری، مرزی مشخص کرد. او نفوذ و نقش علمی جغرافیای سودا و راروی محیطهای دانشگاهی محدود ارزیابی نمود و نشان داد که جغرافیای سودا و ربهیشتربه تدوین فهرست عوامل مربوط به زمین مویردا زدود و رنمایی از مناطق مستعده به گشت های صادراتی را ترسیم و حدود فضا هایی را که برای استقرار جمعیت های سفید در مناطق مورد استعمار ضروری است، مشخص می کند. چنین جغرافیایی یک نظام علمی کاملاً " استراتژیک است که مورد استفاده قدرت های بزرگ استعماری قرار می گیرد تا با کسب شناخت روی فضا های وسیع جغرافیایی امکان دسترسی، تسلط و بالاخره اداره سرزمین های زیر سلطه را فراهم سازند.

جغرافیای انسانی و ملی گرایی :

در آخرین دهه قرن نوزدهم توسعه مستعمرات از اشتغال ذهنی و هدفهای اساسی همه قدرتهای صنعتی آن روز جهان بود، چرا که این قدرتها رشد خود را در پناه دست یابی به بازارهای مطمئن فروش می جستند و دست یابی به فضا هایی که تهیه و تدارک مواد اولیه و خام ارزان بها را بطور مستمر برای آنان فراهم می ساخت، از اهداف ملی آنان بشمار می رفت. در این دوره جهان در برابر قدرت های استعماری اروپای کهن که به منظور تسلط بر منابع حیاتی کشورهای فقیر جهان احساسات ملی گرایی را در بین جامعه، بویژه جوانان خود بر می انگیزاند، حساس است. حال در این مسیر جغرافیا چه نقشی میتواند ایفا کند؟ چگونه به جوانان عشق به میهن را القا نماید؟ و چگونه آنان را با آنچه که برای شان بایسته است آگاه سازد و چگونه

حسابیت آنها نرا در هم بستگی با اصلت و منشأ خویش برانگیزاند؟ با آموزش جغرافیا؟ شناخت واقعیت های فضایی یکی از مبانی ملی گرایی نیست؟ در اروپای غربی به ویژه در کشور فرانسه جایی که آموزش جغرافیا در این زمینه می توانست تا سال ۱۸۷۰ اشغال کند مبهم و تنگ و سست بنیاد است. برای رفع این کاستی لواسورد سیستم آموزشی فرانسه و فضای خالی نشان می دهد که با آموزش زبانهای زنده و جغرافیا می توان آنرا پر کرد. لواسورا ز خود سؤال می کند یکی از علل شکست فرانسه در سال ۱۸۷۰ از دولت آلمان بر همین مبنا نبود که افسران فرانسه در مقایسه با پروسی ها در خواندن نقشه های نظامی قابلیتی نداشتند؟ و معتقد است برای اینگونه نسلهای آینده، دیگر مورد تحقیر قرار نگیرند باید آنها را با کشورشان آشنا ساخت و علم فضا را که بدون آن عملیات نظامی امکان پذیر نیست به آنها یاد داد (۳۹). اضافه می کنیم که در این برنامه، آموزش نقشه بعنوان وسیله ای برای تجسم فضا و همانند ابزاری که تسلط بر مکانها را تسهیل می نماید موقعیت خاصی پیدا می کند. ویدال نیز به شناساندن میهن خود علاقمند بود و می خواست شناخت لارچا رچوب اصولی انجام بگیرد که در مطالعات ناحیه ای آنرا مطرح ساخته بود. بر همین دیدگاه در مقدمه "تابلوی جغرافیایی فرانسه" بطور وسیع از تاریخ فرانسه و ملت فرانسه سخن می گوید. او برای ترسیم موقعیت فرانسه در قاره اروپا در اثری که بنام "ملت های پیرامون فرانسه" تدوین کرده، فرانسه را با ملل قوی آنروز اروپا، به سخنی دیگر با رقبای میهن خود مقایسه کرده و برنامه کامل و در عین حال جامعی را در این زمینه ارائه نموده است.

استفاده از شناخت جغرافیدانان در مسایل نظامی و سیاسی موجب می شود که در سال ۱۹۱۸ بهنگام متارکه جنگ اول جهانی در مذاکرات بسیار مشکلی که در جریان صلح ورسای پیش می آید، از وجود جغرافیدانان بعنوان کارشناس در عقد قرار داد ورسای استفاده شود.

در جریان مذاکرات صلح، جغرافیدانان با مشخص ساختن توزیع گروههای زبانی و نژادی در تعیین سرحدات آینده کشورهای اولین نقش را بازی میکنند و به عبارت دیگر اینان مهمترین متخصصان ملی‌گرایی بوده‌اند که نه تنها در کشورهای فرانسه و حتی در یوگسلاوی نیز ملت‌های اسلاو را در محدوده جغرافیایی کشوری بهم پیوند داده‌اند (۴۰).

در انقلاب دوم صنعتی جغرافیدانان بطور غیرارادی با حمایت از تولیدات ملی، بعنوان ابزار در توسعه مفاهیم ملی‌گرایی بکار گرفته می‌شوند و گاهی در برخوردها تحریک شده و در برآورد آرزوها میهنی از زندگی خود نیز می‌گذرند. سزار باتیستی "Cesar Battistie" در راه تحقق آرمانهای میهنی جان باخت (۴۱) حال آیا می‌توان جغرافیدانانی را سراغ گرفت که در کیفیات مشابه، ظرفیت و توان حفظ دیدگاههای خاص خود را داشته باشند؟ شاید تنها ویدال دلابلاشی می‌تواند با وجود غم کوبنده و جانکاه، زیر نوشته‌های روان و صاف و زلال خویش هیجانات درونی خود را مہار کند.

کارهای بزرگ جغرافیایی او اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با دیدی روشن در دوران صلح نوشته می‌شود و مطالعات جغرافیایی، بیشتر در محدوده ناحیه‌یی انجام می‌گیرد تا ملی. با اینهمه گاهی سایه حاکمیت داده‌های طبیعی را در رشد استعدادها و خاصیت ملت‌ها داخل می‌دهند. در این دوره در فرانسه به شخصیت ملی و کشوری توجه می‌شود و به منشا و اصالت این شخصیت بیش از آنکه سعی در اثبات برتری ملی شود، بها می‌دهند. اما از دیدگاه دانشگایان، ملی‌گرایی آتشین تا پید نمی‌شود، در صورتیکه امیال میهن پرستانه به عنوان یک واقعیت مقبول می‌افتد. اما بعد از جنگ جهانی اول ژئوپولیتیک و پیشرفت نازیسم و تجربه شوینیسم "Chauvinisme" یا میهن پرستی افراطی هرگونه اندیشه علمی را خاموش و خفه می‌کند.

نتیجه :

در بررسی تکوین جغرافیای انسانی دیدیم که این دانش اجتماعی به عنوان یک نظام علمی مفید مطرح می‌شود ولی بسان دانش اجتماعی پویایی که تا ثیر خلاقیت انسانها را در فضای جغرافیایی آنان مورد بررسی قرار داده و از این راه به ساختار ناهمگون جوامع و تمدن‌ها آگاهی می‌یابد، معرفی نمی‌گردد. بیگمان اختلاف در مسیر مطالعات و ناهمگونی روش‌ها و تغییر موضوع‌ها یی که هر چندگاه پیشگامان این دانش نوزاد در پییش می‌گرفتند، جغرافیا را از حرکت در بستری معین و بسوی هدفی مشخص باز موداشت. بنابراین برای دستیابی به پژوهش‌های نوینی که جغرافیای انسانی با تکیه بر آنها می‌تواند به خواسته‌ها و نیازهای اساسی جوامع جوابگو باشد، چاره‌ی نیست جز اینکه ضمن بررسی دیدگاه‌های متفاوت پیشگامان این دانش، به الگوی مشخصی که می‌تواند بعنوان زیرساخت و یا اولین گام راستین در قلمرو جغرافیای انسانی برداشته شود، بیندیشیم: ریترو دیرگه را تزل برای آگاهی از تداوم و تسلسل تمدن‌ها به تفسیر عمل تکامل برداختند و در عین حال اشکال مختلف تمدن‌ها را بوی رابطه بینا خصیصه‌های مکانی ندانستند و برای این مبنا بنظر می‌رسد که در آخر قرن هیجده و نیمه اول قرن نوزده جغرافیای انسانی جدا از فلسفه تکامل که بر جهان علمی پیشنها دو عرضه شده بود، نبوده است. تا این تاریخ شناخت و فلسفه‌ی که به اندیشه‌های علمی غنا می‌بخشید، هدفی را جز در تشریح نظم عمومی جهان و طبیعت تعقیب نمی‌کرد و انسان علمی می‌خواست هر شیئی را با مکانی که متناسب با است بشناسد و در همین راستا است که از اواخر قرن هیجدهم مکتب تکامل‌گرا در جستجوی راهی بوده که یا سیستم کهن را بسوی کمال ببرد و یا اینکه سیستم نوینی را بجای سیستم کهن سنتی بنشاند.

در این دوره جغرافیای سنتی در محدوده* منطق علوم کلاسیک دربرابر این سؤال قرار داشت که چرا در جهت ترسیم سیمای عمومی جهان دغدغهای به خود راه نموده؟ برای پاسخگویی به این سؤال، جغرافیا لزوماً "به پویایی اصولی که بتواند روشهای خود را بر آن استوار سازد، نیاز داشت. این فکر در قلمرو جغرافیای طبیعی-بویژه ژئومورفولوژی به سبب آنکه کلیت محض به عنوان قانونی در این بستر تحقق می یافت، به مرحله* عمل درآمد، ولی جغرافیای انسانی را لمس نکرد. چرا که در این زمینه "اولاً" خواسته و میسر انسانها که وقوع پدیده‌هایی را در اغلب حالات امکان پذیر می ساخت، نه در همه حالات، تدوین اصولی را در قلمرو جغرافیای انسانی ناممکن می ساخت، ثانیاً" روش‌های کهن جغرافیای توصیفی برای ارضای منافع و اشتغالات مادی جامعه کافی بنظر می رسید. بعلاوه چنین جغرافیایی برای جهان آنروز مسأله آفرین نبود، مگر آنکه اختلافات ناحیه‌یی "اکومن" را با عمل و کار انسانی در رابطه بگذاریم، بحثی که تکامل گرایان نابا و رانه به آن می‌نگریستند.

با سیر این احوال جغرافیای انسانی به تدریج بر تکامل خود ادامه می‌دهد و روش‌های آن در کاربرد مفاهیم این نظام شناخته می‌شود، ولی به رغم آنکه جغرافیای انسانی در بیان و توجیه مسایل، به تکامل پدیده‌ها می‌اندیشد و با آنکه جغرافیای تطبیقی در ارزیابی جوامعی که در دو محیط کاملاً همسان، به گونه* ناهمگون زندگی می‌کنند، سرفرازانه موفق می‌شود، هنوز هم سنت گرایان نقیض جغرافیای انسانی را در ترسیم و توصیف سیمای تمدن‌های درخشان و فرهنگ‌های باور جهان خلاصه می‌کنند، بی‌آنکه از تنگناها و نارسائیهایی محیط زندگی انسانها و از چشم اندازهای حزن انگیزی که بر اثر تماس ناموزون انسانها با محیط جغرافیایی آنها، شکل می‌پذیرد، سخن گویند.

گفتیم که تکوین جغرافیای انسانی با انقلاب داروینیستی

مقارن بود و بهمین سبب در این دوره هیچ تحلیل جغرافیایی پیش از آنکه نقش محیط در مکانیسم‌های تکامل پذیرفته شود، انجام نمی‌گرفت و فلسفه تکامل گرایان، نه تنها بر جغرافیای انسانی بلکه بر علوم اجتماعی دیگر نیز سایه افکنده بود ولی ذکر این نکته ضروری است، آنچه که در قلمرو جغرافیای انسانی آلمان می‌گذشت با جغرافیای انسانی فرانسه و انگلستان متفاوت بود. در آلمان سرنوشت ملت‌ها در مسیر تاریخ، با تاثیر از فلسفه تاریخی که از ابتدای قرن نوزدهم در آلمان جان می‌گرفت و افکار ریتز در چارچوب آن جلا می‌یافت، مشخص می‌گردید. منتهی ریتز در شکل‌یابی محیط با تکیه و تاکید بر عمل انسانی از روح و اندیشه مذهبی، در ایجاد فضای روانی لازم الهام می‌گرفت، عاملی که با وجود نگرش‌های نوین در جغرافیای انسانی اثر آنرا در تحول و دگرگونی ساختارهای اجتماعی و فضایی نمی‌توان انکار کرد.

نکته دیگر اینست که جغرافیای انسانی در چه سطحی و با چه عمقی حاکمیت محیط را در شرایط زندگی انسانها می‌تواند بپذیرد؟ آیا جغرافیای انسانی قرن بیستم به انسانهایی می‌نگرد که در برابر شرایط آمرانه محیط مسلوب الاختیار رند و سنگینی بار محیط را به دوش می‌کشند؟ و یا انسانهای سا زنده تمذنها و خلاق آنگونه از نظامهای اقتصادی و اجتماعی هستند که در دگرگونی و تحول محیط ساخت و پرداخت بستریات خویش نقش پویایی را ایفا می‌کنند؟ بیگمان جغرافیای انسانی نسل حاضر، به انسانهای پویا و سا زنده و خلاق می‌نگرد که به مدد تکنیک، خود را از زیر حاکمیت مطلق محیط مهربانند، و در این مسیر پژوهش‌های خود را بر مبنای دوروش زیر تعقیب می‌کند:

- ۱- روشی که چگونگی ترکیب عوامل سا زنده محیط به ویژه محیط زیست انسانها را مشخص کند.
- ۲- روشی که امکان بررسی در تباین و ویژگیهای ملت‌ها و

تمدن‌ها و نظام‌های حاکم بر جوامع را فراهم سازد .
 گرچه پیشگامان جغرافیای انسانی چون ولنی، همبولست و
 لواسوربا ارائه‌روشهایی در تکوین و رشد جغرافیای انسانی گام‌های
 باارزشی برداشته‌اند ولی بسبب عدم حرکت در مسیر مشخص، نظرات
 آنها در قالب جغرافیایی باور شکل نگرفته‌است . بی‌تردید نگرش‌ها
 و اندیشه‌های آنان در تاریخ تطورت‌فکرات جغرافیایی، بسوای
 قضاوت‌نسل‌های آینده بایگانی ضبط می‌شود ولی راه‌وخط فکری‌شان
 را دیگری نمی‌گیرند . اما با وجود آنکه دیدگاه‌های تاریخی ریترا
 بر جغرافیا پیشی دارد ولی نظراتش بسبب ارزیابی‌جریانات
 تاریخی در صحنه و پهنه^۶ زمین می‌توانند در ترسیم چشم‌انداز جهان‌مورد
 اعتنا باشد و بی‌جهت نیست که پل‌کلاوال بحث در افکار و اندیشه‌های
 ریترا، بعنوان تنها پیشگام جغرافیای انسانی، دلبپذیر می‌داند .
 اگربراین باور باشیم که رشد مفاهیم هر نظام علمی نشانه‌ها،
 علائم و مشخصات زمان خود را دارد باید بپذیریم که تکوین، رشد و
 جهت‌یابی جغرافیای انسانی نیز فارغ از آنچه که در زمان زایش و
 شکوفایی این نظام علمی می‌گذشته، نبوده‌است و اگر هر چند گاه چون
 ابزار درتأمین امیال امپریالیست‌ها و ملی‌گرایان بکار گرفته
 شده و یا جغرافیای استعماری را در بطن خود پرورانده‌است — جز
 با زتابی از جریان فکری در یک دوره^۶ تاریخی معین نبوده‌است
 . (۴۲)

منابع

- 1- René Clozier: Histoire de la géographie. P.U.F, paris 1960, P 11.
- ۲- البلدان، تالیف احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب شماره ۱۷، سال ۱۳۴۷، صص ۱۴ - ۱۷.
- ۳- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علی نقی منزوی صص ۱۸-۱۹، تهران ۱۳۶۱.
- ۴- حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، صص ۳ - ۶۵ و ۹ - ۵۳.
- ۵- سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر زین پور، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، صص ۱۱ و ۱۲.
- ۶- تحدیدنهایات الاماکن، به نقل از کتاب " علم و تمدن در اسلام" تالیف دکتر سید حسین نصر، ترجمه احمد آرام، فصل سوم، بند ب- جغرافیا، منعکس در مقدمه البلدان.
- ۷- دکتر نفیس احمد: خدمات مسلمانان به جغرافیا. ترجمه حسن لاهوتی. از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، خرداد ماه ۱۳۶۷، ص ۷۸.
- ۸- دکتر مهدی فرشاد: تاریخ علم در ایران. جلد اول. انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۵، صص ۳۱۷-۳۲۳.
- ۹- دایرة المعارف مصر. فرید وجدی، ج ۳ ص ۱۲۲ منعکس در مقدمه مترجم البلدان ص ۱۱.
- ۱۰- دکتر نفیس احمد ص ۵۵.
- ۱۱- سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی موحد. تهران ۱۳۳۷، صص ۱۱-۹ و ۳۰-۳۶.

- ۱۲- دکتر مهدی فرشاد صص ۲۵ - ۲۵.
- ۱۳- یداله فرید: سیرانندیشه در قلمرو جغرافیای انسانشناسی. انتشارات دانشگاه تبریز، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶، ص ۴.
- ۱۴- یداله فرید: جغرافیا و شهرشناسی. انتشارات دانشگاه تبریز، سال ۱۳۶۸، صص ۷-۹.
- 15- René Clozier: Histoire de la géographie, P 37.
- 16- André Meynier: Histoire de la pensée géographique en France, P.U.F, Paris 1969, P 22.
- 17- René Clozier, P 59.
- 18- Paul Claval: Essai sur l'évolution de la géographie humaine. Les Belles lettres, Paris 1969, P 15.
- 19- Paul Claval: Régions, Nations, Grands Espaces. Ed, Genin, Paris 1968, P 7.
- 20- Broc Numa: Peut-on parler de géographis humaine au 19 èm Siecle en France? Annales de géographie, Vol 78. 1969. Cité par Paul Claval.
- 21- Gambi Lucio: Eléments pour une histoire de la géographie italienne. 1971, cité par Paul Claval.
- 22- Pierre George: Sociologie et géographie. P.U.F. Paris 1966. PP 69-70.
- 23- Paul Claval: Géographie humaine et économique contemporaine. P.U.F, Paris 1984. P 183.
- ۲۴- جمعیت ایران در گذشته و حال و آینده. از انتشارات معاونت برنامه ریزی. دفتر جمعیت و نیروی انسانی، اسفندماه ۱۳۵۲، ص ۱.
- 25- Deckès, Pierre: L'Espace dans la pensée économique du 16 èm au 18 èm siecle. Nouvelle Bibliotheque scientifique. Paris Flammarion 1969. Cité par Paul

Claval.

26- Paul Claval. P 183.

۲۷- یداله فرید: جغرافیا و شهرشناسی، صص ۵۰۴ - ۵۰۶.

28- Olivier, Dollfus: Espace géographique. P.U.F. Paris 1970. PP 5-6.

29- René Clozier, PP 90-91.

30- Paul Claval: La pensée géographique. Introduction à son histoire. SEDES, Paris 1972. P 46.

۳۱- یداله فرید: سیراندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی ص ۵.

32- Paul Claval: Essai sur l'évolution de la géographie humaine. Ed, Belles lettres, Paris 1969, P 39.

33- Max Derruau: Précis de géographie humaine. A. Colin Paris, 1961 PP 5-7.

۳۴- یداله فرید همان مأخذ: برای بررسی وسیع افکار راتزل و سایر جغرافیادانانی که زیرجذب فکری وی قرار گرفته اند، صص ۱۹-۳ را بنگرید. لازم بیادآوری است اخیراً "آندره لویسی سانگن" استاد دانشگاه آنژ در داری آگاهانه تری روی افکار و اندیشه های راتزل کرده است و آقای ابوالحسن سروقدمقدم از بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی آنرا بزبان فارسی برگردانده اند (فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره ۲ سال پنجم صص ۲۴-۴۰) مقاله حاوی مطالب ارزنده ایست که میتواند بعنوان یک سند با ارزش جغرافیایی در روشنگری راستی-افکار و اندیشه های راتزل مورد استفاده قرار گیرد، اگرچه بسا برداشت من از منابع فرانسه کاملاً همسو و هماهنگ نباشد.

35- René Clozier, P 165.

40- René Clozier, P 93.

۳۷- ایولکست: جغرافیا نخست در خدمت جنگ. ترجمه ابوالحسن

سرو قد مقدم، از انتشارات آستان قدس رضوی، اسفندماه ۱۳۶۷، ص ۵۰، ایولکست در این کتاب نقدی وسیع بر کار ویدال بویژه در مورد ناحیه بندی کشور فرانسه دارد. مطالعه آن برای دانشجویان جغرافیا مفید بنظر می رسد.

۳۸- پداله فرید، همان مأخذ صص ۳۰۱-۳۰۲.

39- Paul Claval: Géographie humaine et économique contemporaine. PP 29-30.

40- Georges Chabot: La géographie appliquée à la conférence de la paix en 1919. Une séance franco-polonaise. Mélanges offerts au professeur A. Meynier. La pensée géographique française contemporaine. P.U.B. 1972 PP 101-105.

در این مقاله بسیار جالب ژرژ شاپوا نقش جغرافیدانان فرانسه در تهیه گزارش های جغرافیایی مربوط به قرارداد صلح ورسای سخن گفته و موقعیت خاص امانوئل دومارتن را در تنظیم قراردادهای صلحی که بر مبنای فضا های جغرافیایی فیزیکی و انسانی و نژادی انجام گرفت ترسیم و از مباحث جلساتی که خود شخصا بعنوان افسر جوان فرانسوی و کارشناس جغرافیا ناظر آن بوده و بین دولتمردان و کارشناسان فرانسه و لهستان مطرح می شده است بحث مفصلی نموده و یادآور شده است در حل سه مسأله اساسی و مهم گدانسک، گالیسی شرقی و یهودیان لهستان از بینش جغرافیدانان بطور وسیع استفاده شده است.

۴۱- Cesar Battistie در راه عدم الحاق ناحیه ترانتین یا ونتسیا با تریش جان باخت. این ناحیه روی دامنه های تیروال جنوبی (Alpes Tridentines) با ۴۰۰۰۰۰ نفر جمعیت گسترده شده و ناحیه چراگاهی و توریستی است.

42- Université de Haute - Bretagne: La pensée géographique française contemporaine. Mélanges offerts au professeur A. Meynier. Paul Claval; La naissance de la géographie humaine. PP 355-376, P.U.B. 1972.